

بابا شمل

۵ شنبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره هجدهم



و این خط مهمانه تو خوانی و نه من چون پرده برافتد نه تومانی و نه من

این «وقعه آذر» نه تو دانی و نه من هست از پس پرده گفتگوی من و تو

لا یحیه دولت گفتند: این

مبانی مذهبی بر ارض میکنم. هزاران دفعه و باز میگویم گذشت. بیکند خوبی و حالا تشغیص شتم با تصویب

جناب عالی کاملاً در جناب عالی زیرا اشخاصی تهمه را از کت گرفته هاشان از شما حرف نویم فقط ما چند ستیم که همیشه جلو نشسته اند ده یا...

جناب عالی کاملاً ت باید موشکافی متنه بخشش کرسی خانه زیاد طلا پا، چاقچور صفجهانی، نصف نطقهای مفصلی صفحات درج آن تیم چون مخالف از نطق بسیار زیاد است معلوم نیست لذا بدون بگیریم.

کرسی خانه قدرتی ت ابراز مخالفت اسباب درد سر باشد. چون باین نیست لذا از طرف شده تا کرسی کبریت و خیار بجای پول خرد ده و پول دریافت یاد سنگینی نکند. ست خدا برکت و سی دقیقه خانه نظامی گذشته در کرسی خانه ف. ا. خیه نویس

بابا شمل

منتشر میشود نول: رضا تنجه ماه یاد جنب کوچی ن: ۵۲-۸۶ راک

۱۵۰ ریال

بلغور !!!

خلیل آقای هیچ نفهم الملك!
 یاروموش می کشه آزش بلغور!
 حالا میخاد بشه وزیر خراج!
 مرده رزو که میدی به خرده
 یکی نیس ش بگه که این قیقاچ!
 این که شب از حساب روزونه
 چه جوری از خراج به کشور
 توی ماشین شیک نمرده سرنک
 خری میگفت بزیر بار ذغال
 همه اینا که پهلو هم واسن
کار این ملک بسکه خر تو خره!
که خرم پی بکارشون مییره!

مهندس الشعراء



همقطارها!

راستی آن بزرگوار حق داشت که فرمود: «خلق مجنونند و مجنون عاقل است» مثل اینکه بیچاره مانند من سروکارش با دیوانه ها بوده است. در هر حال بخدا من از این دیوانه ها کار هائی دیده ام که اگر زمامداران ما سالها مینشستند و فکر میکردند و استخوان خرد میکردند عقلشان با نجاها قد نمیداد. اگر خدا نکرده مستشار هم میآوردند باز هم فائده نداشت.

ممالک محروسه ماشاءالله بر بود و پر است از دیوانه های قد و نیم قد. باریک و پهن، دراز و خپله. منتها بعضی شان بقول برو بچه ها شانس ندارند: پروانه دیوانگی هم ندارند، همان روز اول که خواستند چرت و پرتی بگویند و یا حق شانرا بخواهند و یا حرفهای گنده تراز دهانشان بزندن رندان دمیشان را گرفتند و انداختند تودار المجانین و حالا هم تا بخواهند حرف بزندن دوش آب سرد را ول میدهند سرشان و هر وقت هم گرسنه شان شد و جیره شانرا خواستند رنود که جیره این بدبختهارا لوطی خور کرده اند شلاق را بر میدارند و میافتند بجان این بخت برگشته ها. ماشاءالله هزار ماشاءالله که این شهرتاری هم دست رد بسینه عاقل و دیوانه نمیگذارد، دیوانه های زنجیری را بر ستارها کتک میزنند، نیمه دیوانه هائی هم که هنوز که شان بوی فورمه سبزی میدهد و نرخ شهرتاری را جدی خیال میکنند گسبه گنگ میزنند. باور نمیکند اخبار شهری روزنامه هارا نگاه کنید.

مختصر، سابق بر این هر شهر ایران دوسه تا دیوانه بازاری هم داشت که باعث سرگرمی و خوشی و خنده مردم بودند. بچه ها از صبح تا غروب این بدبختهارا انکولک میکردند، بزرگهام بر بر میخندیدند.

جای شما خالی. توشهر تبریز هم يك رأس دیوانه حسابی بود که هنوز اسمش تودهنهاست. پیش هر همشهری اسم «غفار و کیل» را بیرید فوراً نیشش تابناگوش باز میشود. مرحوم غفار و کیل از آن دیوانه ها نبود که مثلا پشت میز وزارت مردم را کتک بزند و یا پرونده هارا بریزد تو بخاری و یا تو کرسی خانه جارو جنجال راه بیاندازد، بلکه غفار و کیل دیوانه خوش ادائی بود که از صبح تا غروب لغت و برهنه تو کوچه بازار تبریز بره میزد و شب هم زیر پل میخوابید و دیناری از خزانه دولت بیچ اسم و رسمی دریافت نمیکرد و آرزوی وزارت و وکالت هم نداشت. يك روز همین غفار و کیل خدا بیامرز دوان دوان آمد «راسته بازار» و پرید روسکوی مسجد دستهارا بلند کرد و گفت: «مردم شمارا بخدا یکدقیقه وایستید، دو کلمه حرف حسابی دارم.» مردم بیچاره هم میخکوب شدند که به بینند غفار و کیل میخواد چه بگوید، چه کنفرانسی بدهد؛ چه پرورش افکاری راه بیاندازد. غفار و کیل با آن ریخت بیریخت و موهای ژولیده و تن عربات (بقیه در صفحه سوم)

کلمات طوال

زنانی که در پی عشاق میکردند مقصودشان بدست آوردن آنها نیست بلکه میخواهند فقط از دست دیگران بیرون بیاورند دور راه شما را بقلب زنت راهنمایی میکند: عشق و تملق: اما آن نردبانی است باریک و این پله کانی است پهن. زنان مانند کودکان با وجاهت خود بازی میکنند و تا آنرا زخمی نکنند دست بردار نیستند. زنان در موقع شکست هم غرامت جنگ را مطالبه میکنند. زن هر وقت بتواند میخندد و ولی هر وقت بخواد میتواند گریه کند.

نامه وارده

آقای مدیر محترم باباشمل

این بنده صمصام که مدتیست در تهران سرگردان و بی نام و نشان و محروم از آب و نان و بی شغل و لا مکانم هر چه تجسس شغلی کردم نیا فتم. یعنی شغلی که در خور معلومات و لیاقت و استعدادم باشد پیدا نشد. معلومات چا کر در زبان فارسی جزئی و عربی را نیز تا اوایل صرف میخوانده ام و لیاقت و استعداد احقر حقیر تر از آن است که بذکر آید.

بالاخره یکی از رفقای مراقب من شغل مناسبی را بچا کر پیشنهاد کرد که بنده نیز پذیرفتم و آن نمایندگی دوره بعدی کرسی خانه است و تصور نمیکنم در این کار از دیگران چیزی کم و کسر داشته باشم. بنابراین استدعا دارم شما هم بنوبه خود مساعدت فرموده و مرا برای این شغل کاندید فرمائید که شاید موفق شوم. انشاءالله.

باباشمل: آقای صمصام اولاً استخوانا نبود که بنویسم. ثانیاً چون انتخابات آزاد است راه برای شما باز است و توصیه میکنم که پول و پله گیر بیارید و سوری

ستون پیشنهادات

۱ - یه چیزی که این آخریها تو کرسی خونه باب شده اینه که هر چند وقت یه دفعه کرسی نشین ها صدر اعظم را پای سوال و جواب میکشن و دست آخر معلوم میشه که همه دعواها سر لحاف ملا نصرالدینه و بازور چیون کردن یکی از همقطارها تو کابینه همه آنها از آسیاب میافته و دیگه کسی پای صدر اعظم نمیشه. اما باز هر وقت یکی از کرسی نشینها هوای وزارت سرش بزندن رفقا ش این خیمه شب بازی را دوباره از سر میکسرن و اورا به یه نوائی میرسوند حالا برای این که همه این سر و صداها بخوابه و دیگه کسی صدر اعظم را قلقلک نده چا کر پیش نهاد میکنم که یه دفعه بیاینده ۱۲۷ وزارت خونه جور و جور در ست کنن و دست یکی یکی این کرسی نشینهارا بگیرن و سر آنجاها بزارن آنوقت دیگه کسی پیدا نمیشه که ناراضی باشه و کابینه را انکولک کنه منتها باید حواسشون راجع کنن که یه دفعه بسرشون نزنه داش طبارا صدر اعظم کنن چون انوقت او در نوم وزارت خونه هارا می بنده و آب باکی رودست همه میریزه.

۲ - چون یکعده از پولدارها چند وقت است مشغول احتکار شناسنامه شده اند تا در موقع انتخابات از آنها استفاده کنند و آنوقت کسی نمیتواند از آنها جلو گیری کند بنده پیشنهاد میکنم که یکمهر بزرگ فلزی درست کنند و روش کامه «رای داد» را بدهند بکنند و آنرا تو آتش بیاندازند تا خوب سرخ بشه و هر کس رای تو صندوق انداخت پیشانییش را با این مهر داغ کنند تا نتوانند دو مرتبه رای بدهد. گمان میکنم این کار حتی برای چند پشت یارو کافی باشد و دیگر هوس رای دادن را تا مدتی نکند.

خر داغ کن راه بیاندازید شاید موفق شوید.

(بقیه از صفحه دوم)

همقطارها!

چنین فرمود: «مردم این چکاره شما میکنند؟ صبح که از خانه تان راه میافتید یکمده تان از اینطرف میروید، یکمده تان از آنطرف، می از این ور، می از آن ور: اینکه کار نمیشود. یک روز، مثل بچه آدم بنشینید. عقل هاتان را روهم بگذارید درست فکر کنید، یک راه حسابی برای خودتان پیدا کنید. بعد همه تان از آنور بروید که دیگر بهمدیگر تنه هم نزنید!» باری دیشب که تو قهوه خانه روز نامهای تهران خراب شده را ورنده از میکردم دیدم همقطارها درست مثل پهلوانهای قدیمی صف آرائی کرده، شیپور جنگ کشیده، افتاده اند جان هم. یکمرتبه یاد غفار و کیل مادر مرده افتادم که ایکاش زنده بود و میآمد این حرفها یکبار هم واسه ما روزنامه نویسا تکرار میکرد. بجان آقا مصطفی هفته گذشته انسان ازخواندن بعضی از روزنامه هاچندش میشد. روزنامه ها پر بود از لفتهای: «جاسوس طرار، کلاه بردار، فرومایه، دروغگو، بی حیثیت، چاپلوس، حقه باز، قاتل، کفتار، بیسواد، پوزه بدین، تنگین، مفسد، وقیح، جانی. لچاره...»

شما را بخدا در کجای دنیا کتاب لفت برای فحش نوشته اند اگر یکخرده بخودتان زحمت بدهید و بعضی از روزنامه های هفته گذشته تهران را بگذارید روی هم و بدهید جلدش کنند یک کتاب لفت و یا بقول فرنگیها «دیکسیون» فحش حسابی و کامل خواهید داشت که شمارا از مراجع بلاتهای کوچه و گذر بیناز میکند. جان بابا شما که پاک روی مارا هم سفید کردید، آبرو را خوردید و حیارا قی کردید!

والله، میدانید که بابا از اولش روزنامه نویس نبوده و تازه افتاده تو این کار. بابا ازصبح تاغروب پتک صدتا یک قاز میزد و عصر ها سلامتی شما دیزی را خالی میکرد و باوالده آقا مصطفی تلبتش را زهرمار میکرد و راحت و آسوده تا صبح یک دنده میخوابید. خدا روی باعث را سیاه کند که مارا انداخت تو این خط، حالا دیگر بقول شاعر همشهری مان صائب:

هر که پاکج میگنارد ماغم او میخوریم
شیشه ناموس عالم در بغل داریم ما مقصود، حالا که قلمدان را از برشالمان کشیده ایم بیرون و روزنامه چی شده ایم دیگر کار از کار گذشته است، نه میشود جلورفت و نه میشود برگشت. باری روزیکه ما این نامه کوچولو مان را علم کردیم دلخوشیمان باین بود که خیال میکردیم هم قطار های تازه ما از آن داش های محله مان پای کمی درمردی و مردانگی ندارند، همانطوریکه بچه های محله احترام همدیگر را نکشیدارند، واسه همدیگر سینه سپر میکنند، این روزنامه چی هاهم همان کار را خواهند کرد. انصافا آن اول اولها هم که تازه دم کراسی شده بودیم این طایفه باهم یکی بودند و هیچکس حق نداشت بروزنامه ولو روزنامه بی اهمیت نگاهچپ بکند تاچه برسد باینکه واسه همشان یکجایپوش بدوزد. اما نیدانم این آخر سری ها کدام شیرپاک خورده داخل این دسته شد که یکمرتبه آن ورق برگشت و روزنامه چیها افتادند جان هم. حالا دیگر کار از مبارزه قلمی (بقول خودشان) گذشته و به آبرو ریزی کشیده است.

آخر جان من ما که میخواستیم باین مردم چیز میز یادبدهیم، ادب بیاموزیم، راه و چاه نشان دهیم نباید خودمان اینطوری باهم رفتار کنیم که آن طرف سرحدات هم کوس رسوائی سهل است که بوق رسوائی مارا هم سرکوچه و بازار بزنند. چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی؟ ما که روزنامه فکاهی می نویسیم و حق داریم از روزنامه های جدی قدری واضح تر و شوخ تر بنویسیم تا حالا جرأت اینکار را نداشتیم ایوالله بشما... اگر میخواهید کشتی بگیرید، کشتی گرفتن هم لمی دارد قانونی دارد. اینکه کار نشد شما هرروز کاغذ هارا سیاه کنید و بهمدیگر فحش بدهید و بعد بیاورید جلو مردم که مردم از نان بچه هاتان ببرید و یکدانه روزنامه بخیرید بینینما بهمقطار مان چه نسبت های راست یادروغ داده ایم. خود مانیم دیگر شما آزادی را خیلی کشش داده اید! نیدانم این همقطار کهنه کار

برای بچه ها

خورشید خانم آفتاب کن یه من! رنج تو آب کن میلسپا چون شتاب کن!

یه مشت کوپن تو چاپ کن!
بیا تو صواب کن جواز آردو باب کن
ما بچه های ابرون دودست شسته از جون
پول میریزیم چون ریگ
کفگیر رسید ته دیک
نمونده یک پشیزی
نه گوشت داریم نه دیزی،
کک افتاده تو تبتان

بیا و خود تو بجنبان!
گر سنده دین نداره باهیچ که کین نداره
قسم بجان تجریش بقلب ما موزن نیش
پیش شریدون تو باد کن!
جیره مارو زیاد کن،
هر که بفکر خویشه کو سه بفکر ریشه
دولت به لفت و لیسه بدش میاد دکیسه
خانه که چن تا کد با نوست
یقین بدون خاک تا زا نوست

ما چرا یکدفعه از کوره در رفته است!
او دیگر چشه؟

باز خودتات بهتر میدانید که بابا همه تات را بیک چشم نگاه میکند و همه تان را دوست دارد. حتی آنهایی را هم که گاه گاهی پاچه ورمالیده هاتیزشان میکنند و یا حسادت و ادارشان میکنند که با تو کفش بابا بگذارند باز بهمان چشم همقطاری نگاه میکند و ذره نمیرنجد زیرا هرچه باشد بقول آن شیخ پشم آلو که شب تصبیح مناجات میکرد: اگر کاسنی تلخ است از بیستان است و اگر یارو مجرم است از دوستان. اینرا هم میدانید که بابا هیچوقت طرفداری از دسته نمیکند زیرا بابا باید همیشه بیطرف باشد و بنشیند آن بالا که هر کس کار بدی کرد فوراً ایراد بگیرد.

حالا همقطارها! اجازه بدهید بابا این جا هم ریش سفیدی بکند و لنگی بیاندازد هرچند که میدانم شما قدری گرم کشتی شده اید که دیگر لنگ انداختن هم فایده ندارد و لنگ هم در این گیرودار پاره خواهد شد ولی میخواهم اینرا بگویم که اگر خدا نکرده این کشمکشها تمام نشود و روز نامه ها قدری مؤدب تر نشوند چند روز دیگر باز بهانه دست بالانشین هاو کرسی نشین ها خواهد افتاد و باز سر و کله قانون تحدید مطبوعات پیدا خواهد شد آنوقت دیگر سیدجوشی را بیار و دفاع از لایحه را بارش کن!
بخدای لاشریک له که بابا هیچ نظر جانب داری از هیچکدامتان ندارد و فقط دلش میخواد که توی روز نامه چی ها



از مای پرسند

۱ - در جلسه ۲۲ و ۱۳ وقتی آقای طباطبائی از اوضاع شهر بانی و تعداد پاسبانان و وضع امنیت شهر انتقاد میکردند آقای معدل گفتند: ذکر این موضوع صلاح نیست. اما نیم ساعت بعد خود آقای معدل شهر بانی را بیاد انتقاد و حمله گرفت تا جائیکه منجر به جنگ و جدال با آقای سزاوار گردید. علت این تغییر عقیده در عرض نیم ساعت چیست؟ خفیه نویس باباشم! باز هم این خفیه نویس ما کله کنجشک خورده و سوالات بیجا از ما میکنند. اولاً هر دو نفر از ته دل مایل بودند که این حرفها را بزنند اما کله داش معتدل از این بابت بود که چراداش طباطبائی بدست کرد دویم کرسی نشینان سواد دارند و میدانند که بقول معروف «قضایای سیاسی مربوط بر مان و مکان است» پس شاید وقتی داش طباطبائی موضوع صلاح نبود ولی نیم ساعت بعد موافق با مصالح عالی(ه!) شد.

۲ - حالا که قانون مجازات چاقو کش ها تصویب میشود و میخواهند آن ها را بمجازات خود برسانند در این صورت میخواهیم بدانیم با اشخاصی که با پنبه سر مردم را می برند چه معامله خواهند کرد با توجه باینکه میدانیم عده چاقو کش ها محدود ولی... حاج زاده باباشم! مثل اینکه توهم راحت را کم کرده و عوضی سراغ ما آمده ای چون این قضیه مربوط به پنبه میباشد بهتر است از همقطار ما حلاج برسیده شود.

که همه شان ماشاءالله علمدار اتفاق و اتحاد ملتند نفاق نیافتند و اگر خدا نکرده یک یا چند تا ناپاک خودشان را آن تو جا کرده اند بهشان محل نگذارید تا خود بخود از رو بروند.

ما از روز اول همینکار را کردیم و خوب هم شد. هر کس هرچه گفت گوش ندادیم و همان راه راست خودمان را گرفتیم و پیش رفتیم و میرویم زیرا بقول خواجه:

حافظ ارضم خطا گفت تگریم برای
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم
حالا ببینم مرد مردانه کی اول پای
دوستی بیان خواهد گذاشت و روح شیخ
را که میفرماید:

دو صاحب دل نگهدارند مولی
همیدون سرکشی و آرزم جوئی
از خود شاد خواهی مود و لقتدر کنها
آیه فهل من مدکر؟ باباشم

«خلق مجنونند... سر و کارش با این دیوانه ها مینشستند و فکر بجایها قد نیداد. فائده نداشت. دیوانه های قد و شان بقول برو دارند، همان شان را بخوانند بیشان را گرفتند برف بزنند دوش گرسنه شان شد تهارا لوطی خورین بخت برگشته هم دست رد بسینه یی را پرستارها شان بوی فوریه میکنند گسبه گنگ را نگاه کنید. تا دیوانه بازاری برودند بچه ها بزرگها هم

آس دیوانه حسابی مشهری اسم «غفار» شود. مرحوم غفار بز وزارت مردم را و یاتو کرسی خانه دیوانه خوش ادائی بازار تبریز برسه خزانه دولت بهیچ و و کالت هم نداشت. ز دوان دوان آمد ارا بلند کرد و گفت: حرف حسابی دارم.» مار و کیل میخواهند لکاری راه بیاندازد. لیده و تن عربات بقیه در صفحه سوم



خبرهای کشور

مشاجره وزیر کشاورزی با

پروفسور وینزر آمریکائی بطوریکه مخبر روز نامه برق اطلاع میدهد بین پروفسور وینزر آمریکائی متخصص آبیاری و آقای اعتبار وزیر کشاورزی مشاجره سختی روی داده است و علت آن این بود که آقای وزیر کشاورزی میخواستند اند پسر خود را بجای پروفسور آمریکائی متخصص آبیاری برقرار نمایند. باباشمل: روزی شرف عشق عیان گشت که عتی بگذاشت وزارت بقفای پسر افتاد

دروغ گو زود میچش گیر میافتد

چند وقت پیش یکی از کرسی نشینها در موقع طرح لایحه اعتبار انتخابات، برای اینکه از خودش اظهار وجودی بکنند این طور خرده فرمایش کرده بود: « شنیده میشود که در امر انتخابات تشبیهاتی میشود. گرچه از همان اول همه کس میدانست که حضرت آقا این حرفها را برای بی گم کردن میزند و خودش بیشتر از همه دستش تو این کارهاست اما این آخریها دیگر پاک پته آقا رو آب افتاده و معلوم شده که این کرسی نشین برای اینکه امساله را هم بتواند سر بار مردم شده و مفت و مسلم خودش را و کیل این ملت بداند دست بکار هائی زده که از بس شورش را در آورده سر و صدای مردم بلند شده و تلگراف پشت سر تلگراف از دست او شکایت برای روز نامه ها میرسد خوش مزه تر از همه اینست که یکی از دارو قبیله خودش را که شهرتار یکی از شهرستانهای نزدیک حوزه انتخابیه اش است مامور این کار کرده و آقای شهرتار هم بی رودرواسی

در بنگاه ماشین دودی پس از مدتی که جگر کارمندان را در انتظار روغن نباتی خوب داغ کردند عاقبت پولهای آنها را پس داده و گفتند روغنی در کار نیست، لابد برای بارچه ابریشمی هم همین را خواهند گفت. باباشمل: روغن بود و زیاد هم بود ولی لابد فقط برای چرب کردن سر کچل رأس و رنوسها مصرف شد، بارچه هم خیلی هست اگر بکارمندان ندادند آنهم لابد برای ستر عورت حواهای بهشتی مصرف خواهد شد. شب جمعه در مجلس عروسی در بند، حاجی نطق غرائی ایراد نمودند ولی از متن آن مثل متن نطق های جلسات سری کرسی خانه هیچ نوع اطلاعی در دست نیست. باباشمل: خفیه نویس ما اطلاع میدهد که فرموده اند: برومند باد آن همایون درخت

که در سایه اش میتوان برد رخت ولی بوالفضولی پیشهاد کرد که خوب است در مجالس عروسی شعر فوق را اینطور ایراد فرمایند:

برومند باد آن همایون درخت که اندر پرش میتوان خفت تخت ... مشدی عماد که به پشت گرمی قول «شکر آبی» و «گل باز» خواب و کالت دوره چهاردهم را میدید و خودش را و کیل آینده شهراراک میدانست این آخریها که گل باز با پسر مرتضی قل دست یکی کرده اند سرش بی کلاه مانده! حالا بدست و پا افتاده که توسط شکر آبی هر طور شده این دوره را بند ریش ارا کیها بشود.

... هفته قبل در شیر - خوار گاه هنگام شب بچه پنج شش ساله برای خوردن آب بلند میشود چون آب نبوده پسر حوض میرود می افتد حوض و تلف میشود. صبح آب حوض را کشیده و بدون انجام تشریفات قانونی جنازه طفل را دفن مینمایند.

باباشمل: ما منتظریم آقای دادستان این موضوع را تحقیق و صحت و سقم آنرا کشف نمایند.

... در جلسه انجمن شهرداری در موقع انتخاب رئیس، یکی از نمایندگان با سواد شهرداری فروهر را فروهل نوشته اند.



مکب آبی سیاه مستاز

فروشنده در تمام کشور - تجار تنخواه آقای محمد باقر تحریر بیان دالان امین الملک تهران . ۵-۲

آنگهی تیمساران

شرح حال کمال فخر امام، سپید سرگزیر تریب، ارشاد ۲۰ ساله ایران، بقلم احمد شیری

آنگهی مهم - خیلی هم مهم کتاب منشآت داش احمد که دست کمی از منشآت قائم مقام ندارد و شامل کلیه اعلامیه ها و نطق های غرای ایشاد در موقع صدر اعظمی مشار الیه میباشد در کتابخانه های معتبر بفروش میرسد. طالبین هرچه زود تر مراجعه کنند چون از بس مردم برای خریدن آن سر و دست می شکنند ممکن است در آتیه نزدیکی این اثر درخشان مثل سیمرغ و کیمیا نایاب شود همه کارهای شهر خودش را گذاشته و رفته است برای وکالت او سن، بسینه بزندان است که مردم آن شهرستان هم از بی آبی و بی چراغی داد و فریادشون با آسمان رسیده است و کسی نیست که بدادشان برسد.



روزنامه... صورت اسامی گانیدادهای تهران در سیصد و شصت و دو صفحه! ...

امروز و زو فردا
نرخ شهر
بر بروز عصر
از دکان میوه فرو
و پس از دریافت
مطابق نرخ شهر
که ناگاه میوه فر
و همسایگان خود
مجاور تماما بسر
ضرب مشت و سیله
مجروح و خونین م
پاسبان شهر بانی
از قضیه بخردار
اگر کران است
را که بزور نمیت
وا، مجبور میک
بی کار خود رود
خوردن مشت و
خاور زمین
هیئتار بعد
چه خ
باباشمل: شاید
شاید سوبلمه بخور
با این اوضاع خ
انتخابات چه خو
اتحاد ملی
موزع باد
باباشمل: چر
کرسی خانه تان
مشغول یاد گرف
استفاده کنید.
امروز و فردا
باز هم دستکا
«میگائیل نگهبان
هیزم و یک لنگ
باباشمل: اخ
این دستگاه بر
۱۷ آذر بسکار
خیلی پرت است
بالوش را میز
خدای نکرده
بیکاری زنگ
بخت برگشته
میگائیل نگهبان



مستدامه

امروز و فردا (شماره ۸۰)

نرخ شهر داری کتک است

بر بروز عصر يك نفر در بازار تجریش از دكان میوه فروشی مقداری میوه خریده و پس از دریافت میوه قیمت آن را مطابق نرخ شهرداری حساب و میپردازد که ناگاه میوه فروش با او کلاویز شده و همسایگان خود را بکمک میطلبند، کسبه مجاور تماما بسر خریدار میوه ریخته و با ضرب مشت و سیلی سرو صورت او را مجروح و خونین میکنند، در این گیرودار پاسبان شهر بانی رسیده و پس از اطلاع از قضیه بخربدار میگوید: آقا جان اگر گران است میتوانید نخرید مال مردم را که بزور نمیتوان از دست آنها گرفت. او مجبور میکند که میوه ها را پس داده بی کار خود رود و بجای خوردن میوه به خوردن مشت و سیلی قناعت نماید.

خاور زمین (شماره ۷۴)

هیئتار بعد از موسولینی

چه خواهد کرد؟

باباشمل: شاید گیس هایش را بکنند، شاید سوبله بخورد، تو بگو ببینم تو خودت یا این اوضاع خوار بار امسال و کشمکش انتخابات چه خواهی کرد؟

اتحاد ملی (شماره ۱۸)

هوزع با دو چرخه لازم است

باباشمل: چرا مصلحت نیست! فوری از همقطار کرسی خاتنه تان سیدجوشی که تازگیها مشغول یاد گرفتن دو چرخه سواری است استفاده کنید.

امروز و فردا (شماره ۸۱)

باز هم دستگاه عدالت بکار افتاد معاکمه « میکائیل نگهبان » برای سرقت ۱۵ سیر هیزم و یک لنگه کفش.

باباشمل: اختیار دارید پس میخواهستید این دستگاه برای معاکمه مسببین واقعه ۱۷ آذر بکار بیفتد؟ نه جانم حواست خیلی پرت است، اینها زورشان بخر نرسد پالونش را میزنند و برای اینکه مبادا خدای نکرده بیچ و مهره این دستگاه از بیکاری زنک بزند همیشه چندتا از این بخت برگشته ها مثل عبدا الحسین حمال و میکائیل نگهبان را دم چک میاندازند.



...!

اتفاقات (شماره ۸۳)

آیا در ایران حزب بمعنای

حقیقی وجود دارد؟ باباشمل: قربان، در ایران چه چیزی به معنای حقیقی وجود داشته باشد؟ تو را خدا مشروطه بمعنای حقیقی وجود دارد؟ ببله دیکه ببله چغندر.

کیهان (شماره ۲۷۴)

چرا جواز آرد نمیدهید؟

باباشمل: همقطار جواز آرد بچه دردت میخورد، تو که نانت تو روغن است زیاد هم فکر ما یخه چر کین هار انکن که زود پیر میشوی. خدا بزرگ است.

اتفاقات (شماره ۸۷)

آخر شما آقای کاظمی بچه علت حاضر نشدید در کابینه آقای سهیلی شرکت کنید و شما خودتان آقای سهیلی بکدام دلیل حاضر بهمکاری با آقای احمد قوام نشدید؟ باباشمل اولاً آقای کاظمی حق داشت چون پیش ازین هم چند روزی سر کار آمد و تا خواست جلوی دله دزدی بعضی نور چشمیها را بگیرد رندانت سینه چاک که آنوقت تو دستگاه صدراعظم حرفشانت در رود داشت سکندر قیچیش کردند و بعدش هم تو روزنومه و آواش بیت و غزل ساختند ثانیاً داش علی هم کار بجائی کرد، چون آنوقت که داش احمد او را بکمک خواست دیگر کار از کار گذشته بود.

بازیگران عصر طلائی (شماره ۳۶)

از دوره چه ردهم ببعده روز بروز مخالفت مدرس با سر رسیده شدیدتر شده بود باباشمل: معلوم میشود هنوز دوره چهاردهم شروع نشده نرود خیال دارند باز یک سردار سپه برای ما بتراشند خدا بداد مدرس دوره چهاردهم برسد.

همچنین پرستان (شماره ۵۱)

ما بدوالت اتمام حجت میکنیم

امسال دیگر هیچ عذری از دولت پذیرفته نیست.

باباشمل: رفیق پیاده شو با هم بریم، آدم که نباید بیخودی به حرفی را بزنه و دست آخر توش و ابونه. خوب حالا بفرما ببینیم اگه خدای نخواسته دولت هیچ کاری نتوانست بکنند، چه جوری بحسابش میرسی و حقتش را کف دستش میزاری؟

دو مناقصه بی سابقه

آگهی مناقصه برای دور ریختن سیب زمینی های فاسد و مناقصه برای دور ریختن سیب زمینی های فاسد تر.

باباشمل: ای کاش به روزی هم میرسید که دو تا آگهی برای دوستاقتی کردن عناصر فاسد و دیگری برای تیر باران کردن عناصر فاسد تر بدرو دیوار میزدند روزنامه اراک (شماره ۹۵۷)

دروغ کثیر الاضلاع

باباشمل: همقطار تو که باک آبروی ما را بردی. معلوم میشود از بس این دروغ بی پیرتو این ملک رواج پیدا کرده کم کم تو هندسه هم دست انداخته و هر چی کثیر الاضلاع و مربع و مثلث است دروغ گو شده اند



مناخانه

اختراع جدید يك ایرانی اقتباس « از گلهای رنگارنگ » جلد ۱۸

انتقال اجسام

شرح مختصری از دستگاه انتقال اجسام بوسیله امواج الکتریسته بنقاط دور دست

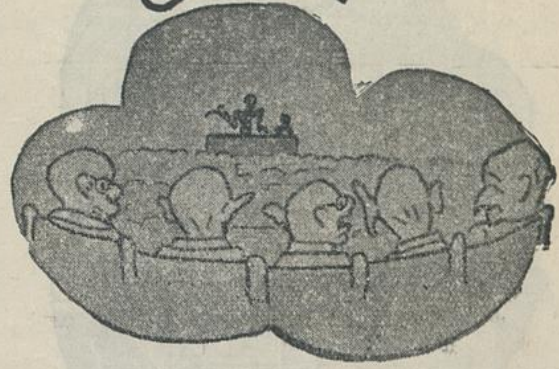
دستگاه انتقال اجسام عین رادیو میباشد که تشکیل شده از دستگاه فرستنده و دستگاه گیرنده. در این دستگاه ها فلزات بوسیله مواد شیمیائی و الکتریسته تبدیل بامواج ذراتی شده و سرعت آنها در ثانیه سیصد هزار کیلومتر میباشد. دستگاه انتقال اجسام، مانند دستگاه رادیو، طول موجها و فاصله شهرها روی صفحه مدوری نوشته شده است. فرضاً میخواهند از آمریکا یک تن فولاد را بلندن انتقال دهند کافی است فولاد را در دستگاه فرستنده قرار داده و عقربه را روی شهر لندن تنظیم نمایند، در این موقع جریان الکتریسته را عبور دهند در عرض ثانیه ای فولاد مزبور در ایستگاه لندن در دستگاه گیرنده موجود خواهد شد. هم چنین عقربه را روی سایر شهرها قرار دهند. در واقع این دستگاه فواصل را از بین برده بعلاوه از آن هزینه نقل و انتقال را بحد اقل خواهد رسانید. ممکن است این اختراع در نظر بعضی ها عجیب و حیرت انگیز جلوه کند هم چنانکه اختراع رادیو و تلویزیون در او لین وهله غیر ممکن بنظر میرسید، حال اگر توانگران و دولت شاهنشاهی با این جانب که مخترع و مبتکر چنین دستگاهی هستم مساعدت نموده و روی موافقت نشان دهند و کمک مالی نمایند افتخار این اختراع محیر العقول نصیب یک نفر ایرانی خواهد شد.

از اراک - عبدالله صدقیانی باباشمل: دست مرزاد! الحمد لله نردیم و مخترع ایرانی را دیدیم که کت ادیسن مادر مرده را از پشت بست. والله ما که بول و بله نداریم اما حاضریم این چماق و قلمدون و گیوه مان و بفروشیم و بریزیم تو دامن تو تا به بینیم که انشاء الله چه دسته کلی آب میدهی. ولی بالاغیر تا موقع انتقال اجسام راه آنها را از خانه ما نیاندازی که یکدفعه آن یک تن آهن کوفتی ات بخورد کدوی بابا. اما این را هم بدان که دولت قدر دان نیست و از او چیزی نمی ماسه و اگر خدا نکرده تقاضای کنی جواب میدهند: خدا روزیت را جای دیگر حواله دهد. مختصر، بدین مژده سر جان فشانی رواست که این اختراع خیلی هم ناقلاست

اصلاح خط فارسی!

ماشاء الله از بس خط فارسی خوانا بود و هیچکس در خواندنش گیر نیافتاد. این آخریها چند تا روز نامه چی برای آنکه آنرا خوانا تر کنند از خودشان خطوط عجیب و غریبی در آورده اند که آدم در موقع خواندنشان محتاج رمل و واسطه - لاب میشود. حالا که این همقطارهای ما بفکر اصلاح خط فارسی افتاده اند اقلاً خوبست مثل بابا شمل که برای فهم روزنامه اش برهان قاطر را مینویسد آنها هم دریک گوشه روز نامه شان طرز خواندن این خطوط پیچ در پیچ را بما یاد بدهند تا دیگر دچار سر گیجه نشویم.

مجلس



جلسه روز ۵ شنبه شروع نشده بود که آقای رئیس گفتند خواهش میکنم امروز جلسه را زودتر ختم کنید.

باباشمل: ای والله حاجی آقا. اگر منظورت اینست که فردای آروز جشن مشروطیت است مگر کرسی نشینان بنا بود سر نردبان هارا بگیرند که وجودشان در خارج از جلسه لازم باشد. یا اینکه بنا بود کرسی نشینان از ظهر ۵ شنبه شکم خود را صابون بزنند؟! بهر صورت علت موضوع بر ما مجهول است. آقای اوحدی... این مخالفت من از نقطه نظر موافقت با چاقو کشها و دزدها (نمایندگان... هست) نیست. آقای نیست. باباشمل: آقای اوحدی! حالا که اختلاف نظر پیدا شد پیشنهاد بفرمائید آقای رئیس رای بگیرند.

آقای اوحدی... من میگویم بحکم خدا دزد باید دستش قطع شود (آقای نبیل سمعی: بلکه دست نداشت) نداشته باشد باباشمل: اولاً اگر بحکم خدا عمل شود رسوائی بار خواهد آمد آنوقت این آقایان بزرگوار چطور میتوانند بدون داشتن دست از دستگیره اتوموبیل نمره سه رنگشان بگیرند؟ دویما گمان میکنم آن میر غضبه آخر سر دست خودش را هم ببرد.

سوما... جواب آخریت صحیح نبود میبایستی بگوئی: پایش را ببرند.

آقای انوار: آقای طباطبائی شما حمله میکنید من که نمی توانم اینجا کشتی بگیرم با این سنی که دارم بر میگردم جای خودم. باباشمل: سید. کاشی هاتورا واسه گود زورخانه انتخاب نکرده بودند معلوم میشود این چند سال راحت را گسم کرده بودی. یکی هم چرا وقتی دیگران تصدیق صفر سن میگیرند تو میخواهی خود را پیرتر نشان بدهی؟ نکند از کرسی نشینی سیر شده باشی!

آقای دهستانی: شما برای بی نظمی و ناامنی لایحه می- آورید و يك بی نظمی بزرگی در خود مجلس هست.

آقای رئیس: این حرفهای شما که خارج از پیشنهادتان صحبت میکنید بی نظمی است.

باباشمل: دیک به دیک میگویید رویت سیاه سه پایه میگویید صلی علی... .

آقای طباطبائی: من مجبورم حرفهای جدی تر بزنم تا خننده از بین برود.

باباشمل: ترا خدا حرفهای جدی را بگذار بموقع دیگر. این روزهای آخر دوره سیزدهم جوصله گریه نداریم.

آقای نخست وزیر... بگذارید این امریکائیها در دردیف مدیر کلها بایستند.

باباشمل: چشم گذاشتیم هر جا میلشان کشید بایستند ولی بالاغیر تا بفرمائید ما کجا بایستیم. یواش یواش دارید مارا از خانه هم بیرون میکنید.

آقای معذل... شما از دست مطبوعات و از اجتماعات می نالید بروید اصل آنها را که نظمی است درست کنید.

باباشمل: مقصودت را درست نفهمیدیم بین مطبوعات و شهربانی رابطه غیر از سانسور و حبس نیست.

وقتی به پیشنهاد آقای منشور رای می گرفتند و کلاهی اطراف ایشان مانع قیام خود آقای منشور شدند. تنها کسی که بلند شد آقای دبستانی بوده. لذا پیشنهاد ایشان رد شد. و کلاچون بچنین

دش علی!

دش علی، خوب که سنجیدم من اول آن نطق صدا دار چه بود؟ حال این نامه پرانی از چیست؟ انتخابات اگر آزاد است آن یکی شکوه ز خونسار کند و آن يك از ساوه نماید چقلی گر نه صد حقه نهان در زیر است اینهمه دوزو کلمک سازی چیست؟ گر ترا نشئه مستی - تخت است

منع یاران بنما از دغلی
دش علی، حقه نزن قبر علی

زاغچه

اشعاری که در شماره گذشته تحت عنوان (سیزده بدر کرسی نشینها) درج اخطار لازم شده بود اثر طبع زاغچه خود مابوده و در موقع چاپ نام ایشان از قلم افتاده است. از همکار گرامی خود معذرت می طلبیم - باباشمل.

صدرالوزرا

هر سروقدی را نرسد دعوی بالا نازل بوکالت، وزارت شده گرایش بالای بلندش نخورد چشم، الهی این خانه صفا یافت از آن شاخه عرعر

با دلبرما سلمه الله تعالی نائل وزارت، زوکالت شده حالا کز آن قدو بالا است که کارش زده بالا وین رشته بها یافت از آن لولوی لالا

زاغچه

همین پشتوانه اسکناس نشر کنید! آقای وزیر کشاورزی. از اول فروردین باین طرف يك متر هم اجازه قطع اشجار داده نشده. باباشمل: مگر غارت کردن لازمه اش اینست که اجازه از شما گرفته باشند پس معلوم میشود حیف و میلهای قبل از فروردین با اجازه وزارت کشاورزی بوده و مال بعد از فروردین خود سرانه شده است.

آقای انوار. آقامانی خواهیم بر گردیم بوقت قدر قدرت و قوی شوکت فلان... باباشمل: واسه تو که اشکالی ندارد تو خود ترا زود همرنگ محیط میکنی، آقای انوار. ما سعادت این ملت را در دست گرفته ایم.

باباشمل: از کی تا بحال « گلو » را « سعادت » می نامند؟

آقای طباطبائی (خطاب با آقای وزیر کشور) بنده از شما خواهش میکنم، اگر چه نخواهید کرد، تا بلکه این مستشار بحساب اداره سیاسی برسد (آقای نبیل سمعی: آقا رئیس محاسبات که نیستند!)

باباشمل: داش زنبیل معلوم میشود دفاع پدرزن بعد از ماداست. تاجی هم عوض اینکه هر روز سرش را هاشور زده و آنجا صم بکم به نشیند باید از تو سرمشق بگیرد.

آقای اوحدی: اگر آقای منشور يك خورده دقت میکردند خودشان جواب خودشان را میدادند و اسباب زحمت مانع میشدند.

باباشمل: باباجان، يك سوزن بخودت بزن يك جوال دوز بدیگران؟

آقای نبیل سمعی. همانطور که زروسیم پشتوانه اسکناس است جنگل هم پشتوانه است باباشمل: بنظرم خیال دارید باز روی

فتحي موفق شدند از ته دل خندیدند. باباشمل: زمین را منم تاج تارک نشین مجنبنان مرا تانجنبد زمین آقای معذل (خطاب به آقای سزاوار) بنده باشما حرف نمیزنم با آقایان نمایندگان و با ملت ایران حرف نمیزنم. آقای سزاوار: ملت ایران؟... ملت ایران.. باباشمل: آقای معذل شما در اشتباهید!

خیال میکنید ملت ایران گوشش بحرف شماست؟ ملت ایران هزار درد بیدرمان دارد که یکی از آنها هم کرسی خانه است. آقای سزاوار شما نیز مثل اینکه ملت ایران را خیلی یکدستی میکنید. در صورتیکه این ملت همه چیز را خوب می فهمد منتها بروی بزرگواری خود نمیآورد و در دل نگه میدارد تا روز انتقام برسد.

این را هم بدانید که همه تان دو هفته دیگر مجبورید، ولو برای چند روز، ناز تکت تکت افراد این ملت را بکشید تا شاید دوباره انتخاب شوید.

جلسه سه شنبه ۱۸ مرداد آقای نبیل سمعی. در موقع حرکت بگیلان بر خوردم باینکه چطور جنگلها مورد غارت واقع میشوند.

باباشمل: آقای نبیل! فقط به جنگلهای شمال نگاه کردید، این جنگل مولای تهران همیشه جلو چشمتان نیست؟

آقای نبیل سمعی. همانطور که زروسیم پشتوانه اسکناس است جنگل هم پشتوانه است باباشمل: بنظرم خیال دارید باز روی

نامه از امامت
دش این مدت
و تو هم دم ریخته
ما میکردی و سر
ما حقیقتش دست
لامروت بودیم و
پزخونه - چاله
شترخون - گودزنبو
حمام چال - باغ چ
انگوری - ک
عروس - دباغخونه
تن - گذر لوطی
فریون - سید نصر
را زیر پا گذاشتیم
میکردیم تا بلکه
حق و حسابدوت
وکالت از طرف
کنیم و حتی جات
حسن سه کله و عبدان
کردیم باین نیت
بزرگوار شر این
گیوه ها شون را بر
از سر ما بکنند،
مقالی « اصغر قیقاچی
بر خوردند عرق
شرمیرخت، اصغر
به عرقچین زده
در تا گردی که
به یخه کتش چسبو
این چه لوطی با
قیقاچی گفتند
حزیم شوخی بو
و بداله وطن بر
زد زیر خنده و سر
گوش من و گفت ف
بارو نفری دو ت
این علامتها را رف
آویزوت کنیم،
خیال میکنند مارا
که ما فقط عقب سو
زار که رسیدیم در
خرما و شمع بیبی
دید فی الفور آمد
و دستور داد سه
بر مایه برای ما بی
که پرسیدیم گفت
بخوای این آقایو
شاهانی - پسر و
دره بد و بد پور
دارو بهم ریخته
داده اند که به زو
را بیول نزدیک
دادیم خرما و شم
قند و شمع گچی قلف
اگر هم مردم بی
اسهای عوضی می
به سنک بخوره...
به پای کتل رسید
بود یکطرف برن
مدین از دکانش
گمش و قیسی که
در يك گوشه
بودند و پشت دس

همیدم من
فکار چه بود
از چیست؟
فتاده است؟
کار کند
د زیر جلی
دلگیر است؟
زی چیست؟
ری سخت است

زاغچه
رسی نشیبا درج
یشان از قلم افتاده

الله تعالی
لت شده حالا
کارش زده بالا
ن لولوی لالا
زاغچه

نشر کنید!
ول فروردین باین
اشجار داده نشده
کردن لازمه اش
گرفته باشند پس
ی قبل از فروردین
زی بوده و مال
انه شده است.
خواهیم برگردیم
شوکت فلان...
اشکالی ندارند
محیط میکنی
ت این ملت را در

حال « گلو » را
طاب با آقای وزیر
اهش میکنم، اگر
لکه این مستشار
سد (آقای نیل
سبات که نیستند!)
معلوم میشود دفاع
اجبی هم عوض اینکه
زده و آنجا هم بکم
شوق بگیرد.
منشور یک خورده
جواب خودشان
حمت مانع شده
ک سوزن بخورد
مگران؟

نامه از امامزاده داود

داش این مدت که خدمت نرسیدیم و تو هم دم ریزایی روایه باتق مامیکردی و سر و سراغ میکرفتی ما حقیقتش دست اندر کار این انتخابات لامروت بودیم و چاله میدون - صابون پزخونه - چاله سیلابی - باقابق - شترخون - گودز نبورک خونه - چاله خرکشی حمام چال - باغ چالی - چال حصار - باغ انگوری - کوجه روغنیها - تکیه عروس - دباغخونه - در خونگاه - هفت تن - گذر لوطی صالح - چهل تن - کوجه فریون - سید نصر الدین و سر قبر آقا رازیر پا گذاشتیم و وجب بوجب ذرع میکردیم تا بلکه یک داش مشدی لوطی حق و حسابدوت بجوریم که واسه وکالت از طرف خوداموت کاندی! کنیم و حتی جات خالی یک سفری هم با حسن سه کله و عبدالله گابی به «زد داود» کردیم باین نیت که دخیل بیندیم اون بزرگوار شر این رندون سینه چاک که گیوه ها شون را برای وکالت ور کشیده اند از سر ما بکنند، نزدیکیهای «سنگ به مقالی» اصغر قیقاچی و بداله مرده شور بما بر خوردند عرق از هفت لاشوت شرو شمریخت، اصغر قیقاچی یک دونه «ع» به عرفینش زده بود، بداله مرده شور هم دو تا گردی که سرش توهم رفته بود به یخه کتتش چسبونده بوده پرسیدیم: بابا این چه لوطی بازیه در آوردید؟ اصغر قیقاچی گفت: داش جیک نزن چون ما جزو حزییم شوخی بوخی هم نداریم من عادلیم و بداله وطن پرست... بعد یکدفعه زد زیر خنده و سرش را گذاشت تنگ گوش من و گفت فعلا خقه را سوار کرده ایم بارو نفری دو تومان بما داده که این علامتها را رفتن و برگشتن بخودمان آویزون کنیم، راسی راسی این یاروها خیال میکنند ما رامتر کرده اند اما نمیدانند که ما فقط عقب سوز میگرددیم... به یخه زار که رسیدیم دیدیم غلامعلی خر کردن خرما و شمع پیهی بردم میدهد مارا که دید فی الفور آمد جلو و خدا قوتی گفت و دستور داد سه لنگه چائی سنگ پهلوی بر مایه برای ما بیاورند، حال و اوضاع را که پرسیدیم گفت: داش اگر حقیقتش را بخواهی این آقایون عمو قیلیچ و شراب شاهانی - پسر و شاهی - سلطان شرف - دره بد و بند پور و دیگران بولهایشون رارو بهم ریخته اند و بماقند و شمع گچی داده اند که به زوار تقسیم کنیم، ما هم آنها را بیول نزدیک کرده نصف قیمتش را دادیم خرما و شمع پیهی خریده ایم و بجای نند و شمع گچی قلفتی جامیز نیم بیخ خیالشون اگر هم مردم بیرسند بانی خیر کیه ما اسمهای عوضی میکیم که تیرشون درست به سنگ بخوره... از یخه [زار هم رد شدیم به پای کتل رسیدیم اینجا دیگه محشری بود یکطرف برنج و نخود لوییا که آقای متدین از دکانش آورده بود یک طرف کشمش و قیسی که آقای شب مانده می فروخت در یک گوشه پسته های درشتی ریخته بودند و پشت دستگاه آقائی نشسته بود



مادر فکر الکل فی الکل

رفقا در فکر مدیریت کل (بقیه از شماره ۱۵) با جاجر خانه

۱- سام نریمان: اضافه خواستی از من زدی تو بررگ جانم کمان ابرو گمان کردی که من سام نریمان ۲- خیک بی: نشان از دو کس دارد این خیک بی هم از سر که شیره هم از خیک می ۳- عمو چه ریان: چنان شدم متنفر ز تو بهشتی روی که هیچ می نرود لای درز او یک موی ۴- بلبل: من چرا مفت و مسلم خسته سازم چانه را عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را ۵- احمد ظل الله: مالیه را دگر غم از آسیب دهر نیست در لابلای آن چو بود سایه شما. ۶- خواجه یوزی: مستشاری چو برف و فصل تموز. اندکی مانده خواجه غره هنوز

۷- باسکال: پاسی جونم اگر نگیرد خشم با داداش سه گوش داریم و سه چشم

درمانخانه

۱- حکیم عینگی: آنکه در کشور کند درمان باد اعتماد است اعتماد است اعتماد ۲- دو لایچه: چه غم گر چه در بحر گنجه گم ولی اردوان را همیشه دم ۳- دکتر ناخوش: تا طبیب مجاز دکتر شد صحت و ناخوشی هم آخور شد بقیه دارد

زیر درختها یکبار زیتون بود که میگفتند آقای سه موئی از رشت آورده و خیر کرده یکخورده آنورتر گیوه و جاجیم برو جردی به زوار قرض میدادند و میگفتند اعتبارش «اوورت» است. یک یارومی یک مشک آب به کولش آویزان کرده و هی داد میزنه آب یخ سیل. راستش دیدیم سقائی واسه سر این یارو خیلی گشاده از پهلود ستمون پرسیدیم این دیگه کیه؟ گفت: آقاروز نامه نویسه مگه نمیدونی کیه... خلاصه ما حاج و واج رفتیم امامزاده، حسن سه کله که بعقل تو ما معروف بود توی راه بما گفت: بابا مگه نمیدونی این حال و اوضاع مال چیه؟ گفتیم نه من چمیدونم گفت این ها میخوان و کیل بشن گفتیم کی! حالا نمیدونیم تو وکالت چه نون و آیه که این ملت بعشقتش اینهمه سرودست میشکنند و پولهای که صدای خروس را نشنیده مثل آب روان خرج چائی و شربت میکنند بی اختیار از ته دل گفتیم یا امامزاده داود بفریاد ما

سینما

ایران: غوغای بنکاله: مکر در بنکاله هم اعلان انتخابات داده اند؟ البرز: مستر دینامیت: با شترک دو آرتیست معروف کرسی وود (هولیو و وطنی): سید جوشی و ووغ صاحب. دیده بان: صبح سعادت: روزیکه بساط دوره سیزدهم بر چیده میشود. هما: راسپوتین: سینما رفتن لازم نیست بروید راسپوتین وطنی را ببینید. ری: شب طوفانی او: شبی که در بندر عباس به کشتی نشست. تماشای خانه تهران: قاسم بیگ: شاعر، طبیب، سیاستمدار، استاد، و... خلاصه: همه کاره و هیچ کاره.

بورس

نام شرکت	مبلغ اسمی هر سهم	نرخ هفته قبل	نرخ فعلی
سهیل و شرکا	۱۰۰	۸۰	۷۶
میلیسپاک کارتل	۱۰۰	۱۷۵	۱۷۰
شرکت تضامنی ضیاء	۱۰۰	۴۵	۴۷
دفتر فروشان متین	۱۰۰	۱۸	۱۸
سلیمان و بنی اعمام	۱۰۰	۷۳	۶۹
سوسیته آنونیم هم رهان	۱۰۰	۶۰	۶۰
تقیس و بنی اعمام	۱۰۰	۲۰	۱۹
خیره راه خدا	۱۰۰	۴۰	۳۸
سندیکای خانه بدوشان	۱۰۰	۱۸۶	۱۸۷
اتحاد ملی	۱۰۰	۱۲	۱۲
بنگاه ایران پیر	۱۰۰	۴۵	۴۵
کمیته انتخابات فرمایشی	۱۰۰	۵۰	۳۰
شرکت لاهیجان بدون مسئولیت	۱۰۰	-	۳۰
جبه آزاد	۱۰۰	-	۶۰
شرکت تعاون	۱۰۰	-	۵۰

تعطیلی که بمناسبت جشن در بورس پیش آمد کرد باعث رکود موقتی اسهام شده و همه منتظر بودند که دوشب جشن در بازار مکاره بهارستان بازار خرید و فروش سهام گرم باشد لیکن چندان فعالیتی مشهود نگردید هفته گذشته در غالب شرکتهای کوچک مانند دفتر فروشان متین، سوسیته آنونیم هم رهان، اتحاد ملی، بنگاه ایران پیر از فعالیت بر کنار بودند. میلیسپاک کارتل با اعلامیه های تازه و جمع آوری سهام آرد میخواست وضعیت خود را محکمتر کند ولی مواجه با عکس العمل شدیدی گردید و کمی تنزل نمود. سهیل و شرکا نیز که وابستگی به میلیسپاک کارتل دارد تنزل نموده به ۷۶ رسید. شرکت تضامنی ضیاء این هفته سهام ضیا - زنده نشر دادند سلیمان و بنی اعمام در نتیجه رقابت شدید با شرکت چاپ مسعودیان نیز متضرر گردید. سوسیته آنونیم هم رهان میخواهد سیف فرو ریزد. اتحاد ملی تازه میخواست جانی بگیرد که نگذاشتند وصحبت کناره گیری مدیر شرکت از گوشه و کنار شنیده میشود. کمیته انتخابات فرمایشی پته اش روی آب افتاد و مؤسسين آن در صدد انتشار سهام خوش ظاهر و بد باطن تازه افتاده اند که شاید جوانها و بچه ها را گول بزنند. شرکت لاهیجان بدون مسئولیت با وجود مساعد نبودن بازار فعالیت غریبی از خود نشان میدهد جبه آزاد و وضعیتش چندان روشن نیست شرکت تعاون میلولد.

نیت و نوش

آواز شوشتری

مرا که شهره آفاق خاصه شوشترم
دمی خیال وکالت نمیرود ز سرم
اتول نموده مهیا برای من اسدوک
که در قلمرو گرگان نشان دهم هنرم

فقیر بیچاره ها برس ما که دادرسی ندارند. خلاصه رفیق، توی اون ملتی که اونجا دیدیم که سرشان بکلاهشان نیمازید هیچکدامشان بدرد مانیخورند، این دفعه که خدمت رسیدیم عرض میکنم که کاندی چطور آدمی بایس باشه. ض.غ. (وکیل الوزراء)

تا تو میخوری او نا هم میزند

بچگی ها ، اونوقت هائیکه تو مکتب خونه عوض درس خوندن سرو کول هم میزدیم ، به رفیقی داشتیم خیلی کم رو بود ، هیچوقت توشیطونیهای ما داخل نمیشد . هر چه بچه ها اذیتش میکردند . قلمش رو میشکستند هیچی نمیکفت . دفترش رو پاره میکردند جیک نمیزد . مخصوصا خوب بادم میآد صبح زود اول وقت تا وارد میشد میریختند روسرش ، مشق خط هاش رو که شب نوشته بود و سر کلاس میبایس تحویل معلم بده بامداد خط می کشیدند . آنوقت بیچاره از معلم کف دستی میخورد . ماهم قاه قاه میخندیدیم . بدبخت هر چه از خودش کمتر حرف میزد ما جری تر میشدیم . رسیده بود بجائی که تو کلاس ، حیوانی از همه توسری میخورد . گفتم توسری . واسه اینکه بدبخت بدتر از همه یک کلاه ندی باد کرده داشت مثل یک کماجدون اصلا آدم خوشش میاومد بزنه تو این کلاه . بیچاره تا از در وارد میشد یکی به توسری . یا باصطلاح خودمون به بامب میزد توسرش . آخر سر کلاش میشد مثل بوق . به روز از بس توسرش زده بودند رقت توحیاط به گوشه نشست ، بنا کرد زار زار گریه کردن . یکی رسید و احوالش پرسید . اونم درد دلش رو ریخت بیرون . یارو که دنیا دیده بود بهش گفت : خاک تو سرت کنند . خوب ! بدبخت . مگه مجبوری بزاری توسرت بزندن ؟ این مسله که تا تو میخوری او نا هم میزند . به وقتی دیگه او نا نمیتونند توسرت بزندن که تو نخواهی توسری بخوری . این حرف تودل رفیق ما اثر کرد . فردا صبح همینکه از در وارد شد بچه ها بعبادت هر روزه رفتند که جیره روزانه رو بخوردش بدهند ، به دفعه دست کرد توجیب به جوال دوز در آورد فرو کرد تودنده یکی از بچه ها خون راه افتاد . چیفش با سمون رفت . همه این و ول کردند . رفتند دور و ور اون یکی . قضیه امروز تموم شد . واسه روز های دیگه هم تموم شد . واسه اینکه تا میخواستند برند جلوش جوال دوز رو میکشید بیرون . همون شد . دیگه کسی جرأت نکرد توسر بارو بزند . بعدها خود همین رفیقمون بود که توسری میزد و همه از او حساب میبردند .

حالا ماملت هم درست که نگاه کنی مثل همون رفیق تو سری خوره شدیم . چیز غریبه ! هی میشینیم واسه خودمون گله وشکایت میکنیم . زار میزنیم . که ای خدا ای امان فلان وزیر اله کرد . فلان و کیل بله کرد . رئیس اداره مون بیخودی زور گفت . یا خوار بارمون و اینجور خوردند . یکی میگه از بی آبی سوختیم . اون یکی میگه کثافت از سرور و مون بالا رفت . یکی میافته توسوراخ خیابون باش میشکنه از قضا و قدر گله میکنه . اون یکی ۲۴ ساعته جون میکنه همیشه هم گشته است ، میگه روزی من لابد این بود . یکی باینها نمیکه بدبخت ها ، این توسری ها رو توسر شما میزنند واسه اینکه شما دلتون میخواد که توسری بخورید . آبا به دفعه ، محض رضای خاطر خداهم شده امتحان کردید که یک توسری هم شما باونا بزیند تا ببینید اون وقت جرأت میکنند باز توسر شما بزندن ؟ خررو سوارش میشند واسه اینکه سواری میده . اما شیر که شکم پاره میکنه کسی جرئت نداره بره جلوش . خوب ! شاهم همینطورید دیگه ! به روز ، هر کدومتون نقری به جوال دوز وردارید ، مثل اون رفیق بچه گی ما . همون اول صبح سحر ، تا او مدند بزندن توسر شما جوال دوزهارا فرو کنید توشکمشون . جا بجانقش زمینشون کنید . بخدا از فردا نوتون توروغنه . آخه شما نمیدونید ، این لامصبامارا موش گیر آوردند که شیر شدند . اما اگه به ذره ما از موشی در آیم ، به پخ تودلشون بکنیم بخدا فوری از ترس سکنه میکنند . آخه ماهم خیلی بیرگیم . به دفعه هم امتحان نمیکیم ببینیم نتیجه اش چه میشه . از این روز سباهی که داریم دیگه بدتر نخواهد شد . منتها چیه ؟ اینه که غیرت نیست . اگه غیرت بود همین پسفردا اول هر کدومون بنا به جوال دوز میرفتم سر کار .

آسایشگاه و بیمارستان خصوصی

تحت نظر دکتر چهارزی استاد دانشکده پزشکی
مخصوص درمان بیماران بیهوشی و اعصاب و ترک تریاک و الکل
تلفن ۷۷۸۶



آوازه های

کوچه باغی

هزار دشمنم ارمی کنند قصد هلاک
اگر وکیل شوم از کسی ندارم باک
سرور وجد عطا میشود بآن روحی
که هست عاشق شیدا به شیریه تریاک
چه کوه تاهست شبهای وصال این و کالتها
خدا از عمر ما بر عمر این شها بیافزاید
کوتاه گشت از همه جا رشته امید
از بسکه خواستار و کالت شده پدید

حاج آقا بمجلس فرشته نبود
بعطر کسوتی هم سرشته نبود
زروئین تتی یافت این نیکوئی
تو گر پوس کلفتی حاج آقا توئی

لاادری

در اطراف جشن مشروطیت

بلای جون مرد دوزنه

بیریم خوش بگذرونه . این بود تا خونه رسیدیم قضیه را بهر دوشون حالی کردیم و خواستیم بیکشونرا از سر خودمون وا کنیم اما تا این حرف از دهنمون بیرون برید دیدم هر دوشون افتادند بچون من بیچاره و تا میخوردم با یکی از اون پنج اشکوبه ها که نه نه شوشول حواله باباشمل کرده بود خدمت حسابی بمن کردند و بعد از اونکه خوب له و لورده شدم ، منو بحال و روز خودم گذاشتن و رفتن باقی حساب هارو با خودشون برسن . و چاکر هم تو این حیص و بیص به گله جا نشسته و داشتم بخودم لعنت میفرستادم که به هو چشم بکارت افتاد که تو شلوغ بلوغی از دست من ول شده و حالا داره بهم چشمک میزنه از زور بگری از زمین ورش داشتم و دن دلیم راسراون در آورده جرجرش کردم و پیش خودم گفتم : مرده شور این مشروطه قلابی مارا بیره که نه خودش برامون آمد داشت نه جشنش .

خدا وقتی از بنده اش رو گردون میشه بدست خود او آتش بعمرش میزنه و مثل من مادر مرده گیر دو تا زن ناقص الفقلش میندازه . از شما چه پنهن آتروزیکه ما خواستیم دینمونرا بجامعه ادا کنیم عوض اینکه مثل باباشمل قسطی بدیم تا خرده خرده تموم بشه با خودمون گفتیم ای بابا اینکار ها صبر ایوب میخاد و از حوصله ما ساخته نیست ، بزایه هو کلک همش را بکنیم و جون خودمونرا خلاص کنیم . اما از بدبختی قرضمونرا که برداختیم سهله برای جریمه دیر کرد و هزار کوفت و ماشرای دیگه به چیزی هم دستی دادیم و عوض یکی ، دو تازن گرفتیم و حالا بواش یواش داریم می فهمیم که گند بزرگی برای خودمون بالا آورده ایم و اینروزها که وضع زمونه عوض شده کار حضرت فیله که آدم دوتا زن رو بی دق و درد سر به جوری توخونه نگاهداره که هم خوب تر و خشکشون کنه و هم صدای درو همسایه بلند نشه . مثلا آنجمعه گذشته که حاجی چندتا رادعوت کرده بود برن کرسی خونه جشن مشروطیت رو ورگذار کنن و از سور چرونی شکم مفصلی از عزا در بیارن ، ما هم از بس سگ دوی کردیم و پیش برو بچه ها ریش گرو گذاشتیم تونستیم به کارت که توش از خودمون و والد بچه هادعوت شده بود بگیریم اما بعدش موندم معطل که حالا چه جوری با زنهامون کنار بیاییم بلکه دل بیکشونرا بدست بیاریم که راضی بشه خونه بونه و آن یکی را همرامون

نامه هفتگی باباشمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود
صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا گنجی
محل اداره : خیابان شاه آباد جنب کوچه
ظهیرالاسلام تلفن : ۸۱-۵۴
مقالات وارده مسترد نمیشود . اداره در
درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد
است . بهای لوايح خصوصی و آگهیها با
دفتر اداره است .

بهای اشتراك

یکساله : ۱۵۰ ریال
ششماهه : ۷۵ »

گروه سازی شرکت سبک سازی با آخرین شیوه های خودکار
شرکت سازی چاپ و نشر ۴۶۲۴